**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021205**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

اَللهمَّ کُن لولیَّک الحُجةِ بنِ الحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ عَلی ابائهِ فی هذهِ السّاعةِ، وَ فی کُلّ ساعَة وَلیّا وَ حافظاً وقائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیناً حَتّی تُسکِنَهُ اَرضَکَ طَوعاً وَ تُمَتّعَهُ فیها طَویلاً

بحث در اشتراط قصد قربت در زکات و نحوۀ این اشتراط بود. مرحوم آقای هاشمی استدلال کرده بودند به روایاتی که در آنها اشتراط نیت قربت در صدقه ذکر شده بود. مرحوم آقای خویی بالاتر دانستند مقوم صدقه را قصد قربت دانسته بودند. حالا اینکه مقوم صدقه قصد قربت باشد ما مفصل بحث کردیم حالا یک روایتی را بهش برخورد کردم این را هم عرض کنم که ازش استفاد می‌شود که صدقه مقومش قصد قربت نیست آن صحیحۀ حمران عن ابی عبدالله علیه السلام هست که در جامع احادیث، جلد ۱۶، حدیث ۲۲۴۵۴ هست، یک روایت بسیار مفصلی است در مورد آخر الزمان و گناهانی که در جامعه شایع می‌شود، این عبارت این هست که یک زمانی می‌آید این می‌بینی این می‌بینی این می‌بینی من جمله:

«وَ رَأَيْتَ الصَّدَقَةَ بِالشَّفَاعَةِ لَا يُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ وَ يُعْطَى لِطَلَبِ النَّاسِ»، این در کافی این شکلی وارد شده، در بعضی از نسخ کافی و تعطی لتطلب الناس که ظاهرا آن باید درست باشد، یا بدون «و» کما اینکه در بعضی از منابع دیگر هست، «وَ رَأَيْتَ الصَّدَقَةَ بِالشَّفَاعَةِ لَا يُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ تُعْطَى لِطَلَبِ النَّاسِ».

این حالا فقه الحدیثش را هم یک نکته‌ای عرض بکنم اینکه رأیت الصدقة بالشفاهة یک جور این هست که می‌گوید برای اینکه یک کسی صدقه بهش بدهید فقط باید یک شفیعی بیاید یک کسی خودت مستقیم به آن فقیر نمی‌دهی به خاطر آن شفیع می‌دهی. این یک جور.

یک جور دیگر اینکه مراد از شفاعت این هست که آن یعطی لطلب الناس شفاعت یعنی خود همان فقیر، آن فقیر باید از شما درخواست بکند تا آن را بدهید. آن تعطی لطلب الناس دو جور معنا می‌شود کرد، یعنی ناس یعنی خود آن فقرا، یعنی تا فقرا درخواست نکنند شما صدقه نمی‌دهید، به خاطر درخواست آنها یا مراد از ناس آن شفیعان هستند، تا شفیعان درخواست صدقه برای افراد نکنند شما حاضر نیستید صدقه بدهید. من عبارتی که می‌خواندم یک چیزی به ذهنم می‌رسید نسخه پیدا نکردم ولی همینجوری احتمالش به نظرم هست که عبارت در اصل اینجوری باشد و رأیت الصدقة بالشناعة نه شفاعة، لَا يُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ تُعْطَى لِطَلَبِ النَّاسِ، شناعت یعنی آبروریزی، قباحت امثال اینها. می‌گوید صدقه را بدون آبروریزی نمی‌دهید باید یک طلب کنند بیایند افراد آبروی خودشان را بریزند تا شما بخواهید صدقه بدهید. حالا آنهایش خیلی در بحث ما مؤثر نیست، می‌گوید صدقة لا یراد به وجه الله خواهید دید این پیداست که در مفهوم صدقه ارید به، ارادۀ وجه الله نخوابیده، صدقه می‌تواند ارید به وجه الله باشد یا لا یرید به وجه الله باشد. حالا روایت‌های زیادی داریم که در صدقه مطرح کرده که مثلا صدقه‌ای که ارید به وجه الله، آنها را ممکن است شخصی قید توضیحی بگیرد، ولی رأیت الصدقة بالشفاعة لا یراد بها وجه الله این معنایش این است که صدقه گاهی اوقات لا یراد بها وجه الله هست. اما در اینکه عرض کردم مجموع جهات در اینکه در صدقه در مفهوم عرفی‌اش قصد قربت معتبر نیست تردیدی نیست، این بیان مرحوم آقای خویی بیان تامی نیست. ولی آقای هاشمی این را نمی‌خواهد بگوید که قصد قربت در مفهوم صدقه معتبر است، بلکه می‌خواهد بگوید در نفوذ صدقه، صحت صدقه قصد قربت معتبر هست و یک سری روایت‌هایی را ایشان ذکر می‌کند. من مراجعه کردم، ایشان پنج تا روایت را مطرح کردند. شبیه این روایات خیلی روایات داریم که حالا من آن روایاتش را هم بخوانم و این یک جهت، روایت‌هایی که شبیه اینها هست و روایت‌هایی که معارض اینها هست، همۀ اینها هم وجود دارد این بحث مفصلی این روایات دارد. من به تناسب بحث اینکه آیا در صدقه قبض معتبر است پارسال به بعضی از این روایات اشاره کرده بودم بحث‌هایی که سابقا در این مورد کرده بودیم بعضی‌هایش در این بحث هم باید مد نظر باشد. در دو تاریخ این بحث شده، یکی ۹/۹/۱۴۰۱، یکی ۲۲/۹/۱۴۰۱، در این دو تا جلسه بحث شده، حالا اینها را ملاحظه بفرمایید. حالا من امروز مجموعۀ روایاتی که پیدا کردم، حالا تمام این روایاتی که می‌خوانم در آن بحث‌ها نیست و زاویۀ بحث ما هم آنجا زاویۀ دیگری بوده و به نظر می‌رسد بحث را باید یک گونۀ دیگری بحث کرد یک کمی متفاوت از بحث‌هایی که پارسال کردم. آن بحث در مورد این است که از بعضی روایات مثلا استفاده می‌شود قبض معتبر است بعضی استفاده می‌شود قبض معتبر نیست، زاویۀ دید بحث قبض است، جمع بین روایات از آن حیث دنبال می‌کردیم. در لابلایش به بحث قصد قربت هم به طور ضمنی پرداختیم، ولی حالا این محور را می‌خواهیم خود قصد قربت قرار بدهیم. حالا قبل از این من یکی دو تا نکته تذکر بدهم، یکی اینکه کلمۀ صدقه گاهی اوقات در مقابل زکات به کار می‌رود، گاهی اوقات به معنای عام به کار می‌رود که زکات را هم شامل می‌شود. بلکه گاهی اوقات اصلا اختصاص پیدا می‌کند به خصوص زکات که در آیۀ شریفۀ «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ» مراد خصوص زکات هست. البته ممکن است تخصیصش به خصوص زکات به خاطر این هست که «ال» الصدقات «ال» عهد باشد یعنی صدقاتی که پیغمبر اخذ کرده و اینها ناظر به یک صدقات خاص باشد. علی ای تقدیر در اینکه صدقه در مقابل زکات به کار می‌رود تردیدی نیست در بعضی از اطلاقاتش، استدلال به این روایاتی که در این بحث هست یکی از مقدماتش این است که اثبات بشود که صدقه یا به معنای خصوص زکات است یا به معنای جامعی که زکات را هم در بر می‌گیرد هست و این خیلی ثابت نیست، این یک نکته.

نکتۀ دوم اینکه صدقه گاهی اوقات در مورد وقف به کار رفته، در صدقات النبی، صدقۀ فاطمه، صدقۀ ائمه، صدقات الائمه، اینها اوقاف ائمه بودند. البته اینجا یک بحثی باید بشود که آیا کلمۀ صدقه در خصوص وقف یعنی، یکی از معانی‌اش وقف است، یا معنای جامع دارد؟ اگر صدقات النبی را تعبیر می‌کردند به اعتبار آن معنای جامعی در صدقه به کار رفته، البته صدقه اگر مثلا بگویند صدقة جاریة، صدقة مقطوعة، صدقة باته، امثال اینها در وقف خیلی روشن به کار می‌رود. ولی صدقه علی وجه الاطلاق آیا یکی از معانی‌اش وقف هست یا نیست، این یک بحثی هست که باید بحث بشود خیلی بحثش روشن نیست. بنابراین اگر ما بخواهیم به این روایات تمسک کنیم مبتنی بر این هست که اثبات کنیم که صدقه به معنای وقف نیامده یکی از معانی‌اش وقف نیست یا قرینه‌ای اقامه کنیم برای اینکه صدقه در این روایات به معنای خصوص وقف نیست. خب این یک بحثی است که، من این بحث دوم را اصلا واردش نمی‌شوم بحث مفصلی که یعنی باید تحقیق کرد، مفصل که می‌گویم نیازمند به پژوهش و تحقیق هست. من اجمالا همینجوری نه حرف قبل از پژوهش تصور می‌کنم قابل اثبات نباشد در خصوص وقف اطلاقش به عنوان یکی از معانی صدقه، فکر می‌کنم یک معنای جامعی باشد ولی خب نیازمند به بررسی و تحقیق دارد.

این روایاتی که آقای هاشمی ذکر کردند و روایت‌های مفصل دیگری که ما نقل خواهیم کرد که ۵، ۶ تا روایت دیگر نقل خواهیم کرد و همچنین روایت معارضی که آن هم ۵، ۶ تایی معارض هست، اینها یک سری نکات را باید مد نظر داشت، آقای هاشمی، چهار تا روایت که ذکر می‌کند این چهار تا روایت را اینجوری جواب می‌دهد که الا ان هذه الروایة ظاهرة فی ان الصدقة تعطی فی سبیل الله و کأنّها تعطی لله. اینجوری تعبیر می‌کند. بنابراین ربطی به بحث ما ندارد. به نظر می‌رسد که این روایات سه تا معنا در موردشان مطرح است، هیچکدامشان هم این معنایی که آقای هاشمی می‌گویند نیست، سه تا معنای دیگر هست که اینها را در این بحث باید مد نظر باشد، من حالا روایتی را هم که ذکر می‌کنم، بعضی از این معانی روشن است که استدلال بهش ناتمام است، ولی چون آقای هاشمی اینها را آوردند من روایت مشابه اینها را هم ذکر می‌کنم. یک بحث این است آیا صدقه در نیتش تملیک صدقه برای خدا هست؟ یعنی کسی که صدقه می‌کند باید قصد کند که این را من به خدا تملیک می‌کنم؟ و اگر به فقرا هم تملیک می‌شود در طول تملیک به خدا هست؟ کما اینکه در نذر اینجوری است، در نذر در نیت ناذر باید این باشد که من منذور را لله علیّ کذا، آن منذور تملیک الله می‌شود، و این تملیک هم واقعا تملیک می‌شود، نه کأنّها تعطی لله، نه واقعا تعطی لله یعنی تملیک به خدا می‌شود و مانعی هم ندارد، ما قبلا این را بحث کردیم که مجرد اینکه خداوند مالک حقیقی همۀ اشیاء هست منافات با این ندارد که مالک اعتباری بعضی از اشیاء باشد، احکام مالکیت حقیقی با احکام مالکیت اعتباری فرق دارد، این مالکیت اعتباری به جهت آن احکامی هست که بر آن بار شده، بنابراین خداوند می‌تواند مالک اعتباری باشد، بنابراین ممکن است ما بگوییم که صدقه آن چیزی هست که ما ملک خدا می‌کنیم مثل نذر، این یک جهت، که البته این ربطی به قصد قربت ندارد، چیزی که ملک خدا می‌شود ممکن است به خاطر خدا باشد این تملیک، ممکن است به خاطر خدا نباشد. کما اینکه نذر را کسی از عبادیات نمی‌شمارد، نذر جزء، ولو در نذر لله علیَّ شرط صحتش هست، ولی جزء عبادیات نیست. خب این یک معنا.

یک معنای دیگر این هست که نه اینکه من که متصدق هستم و صدقه می‌دهم تملیک صدقه برای خدا را نیت می‌کنم، خدا صدقه را ملک خودش قرار داده، من هر جور هم، عنوان صدقه را من اگر اعتبار کردم خدا این را ملک خودش قرار داده، این شکلی است. یعنی ملکیت اعتباری خدا نسبت به صدقه را ما مطرح کنیم. خب این هم یک جور. کما اینکه در مورد زکات از ادله بعضی‌اش همین معنا استفاده می‌شود. آن روایت بُرید عجلی از زکات به حق الله تعبیر کرده، کأنّ این چیزی که و به نظر می‌رسد که بسیاری از روایاتی که مرحوم آقای خویی بهش استدلال کردند، یک سری روایات، آقای خویی به بعضی روایات، آقای هاشمی هم اشاره دارد به آنها، مثل آیۀ قرآن که: «هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقاتِ»، بیش از اینکه ناظر به قصد قربت باشد می‌تواند ناظر به این باشد که خدا صدقه را ملک خودش قرار داده، بنابراین خدا صدقه را به عنوان ملک خودش اخذ می‌کند و به فقرا می‌دهد. این اعتبار به جهت این است که صدقه عزت پیدا کند، احترام پیدا کند، خب به هر حال عرض کردم صدقه یک نوع از باب ترحم داده می‌شود خدا برای اینکه آن حیثیت ترحمی صدقه کاسته بشود ازش خودش را شریک فقرا قرار داده خودش را، کما اینکه در مورد بعضی چیزها خداوند خودش را شراکت قرار می‌دهد برای یک نوع احترام پیدا کردن مال نه اینکه صرفا تشریفات باشد، خودش را مالک قرار می‌دهد، خدا خودش را مالک قرار می‌دهد تا مالک بودن مثلا پیغمبر، مالک بودن امام علیه السلام در سهم امام علیه السلام حرمت پیدا کند، احترام پیدا کند. البته خب نتیجۀ اینکه آن چیزی که ملک خدا هست را بعدا گفته ملک امام هست، ولی اینکه ابتداءً ملک خدا قرار داده شده بعد ملک امام قرار داده شده باشد این به خاطر یک نوع حرمتی هست که برای مردم به امام و پیغمبر داده باشد اینجوری اعتبار شده. در مورد زکات هم ممکن است همچین مطلب باشد، مطلق صدقات هم ممکن است همینجور باشد، که صدقه را خدا ملک خودش قرار داده، یا مثلا روایت دیگری که:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ مَا مِنْ شَيْ‌ءٍ إِلَّا وَ قَدْ وَكَّلْتُ بِهِ مَنْ يَقْبِضَهُ غَيْرِي إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنِّي أَتَلَقَّفُهَا بِيَدِي تَلَقُّفاً»

آقای خویی اینها را دلیل بر این گرفته می‌گوید به تناسبات حکم و موضوع اگر قصد قربت درش معتبر نباشد چرا خدا قبولش کند؟ خب مطلب واضح‌تر این است که خدا ملک خوش فرض کرده خب چرا قبول کند؟ چون ملکش است، اینکه روشن‌تر از آن تناسبات حکم و موضوعی است که آقای خویی مطرح می‌کند که چون قصد قربت درش معتبر هست پس خدا باید قبول کند؟ این چه تلازمی دارد؟ چیز روشن‌ترش این است که خدا اعتبار مالکیت برای خودش قرار داده، ملک خدا را خدا قبول می‌کند، اخذ می‌کند. این خیلی روشن‌تر از آن بحث قصد قربتی هست که مرحوم آقای خویی مطرح می‌کنند.

احتمال سوم همین بحث قصد قربت است، پس ما سه تا مطلب اینجا داریم، یک مطلب این است که در نیت متصدِّق باید تملیک خداوند باشد تا صدقه صدق کند یا لا اقل صدقه شرعا صحیح باشد، یک.

نکتۀ دوم اینکه نه به نیت کاری ندارد، هر جور شما نیت کنید اگر صدقه بودن را نیت کنید که طبیعتا اینها عناوین قصدیه است باید عنوانش قصد بشود، عنوان صدقه بودن را قصد کردی خداوند همۀ صدقات را ملک خودش قرار داده اعتباراً.

نکتۀ سوم اینکه برای اینکه صدقه صحیح باشد قصد قربت معتبر است، یعنی داعی و انگیزۀ من برای انجام این عمل تقرب الی الله باشد، اضافۀ الی الله در عمل من معتبر است. ما این سومی را می‌گوییم، حالا یکی یکی روایت را ببینیم، آقای هاشمی آن مطلبی که گفته شبیه اوّلی است، اوّلی هم نیست، ایشان می‌گوید ان الصدقة تعطی فی سبیل الله و کأنّها تعطی لله، ما می‌گوییم نه ممکن است ما بگوییم صدقه واقعا تعطلی لله، نه کأنّها، این کأنّها حذف کنیم واقعا. این مطلبی که ایشان گفته شبیه اوّلی است. این که شبیه اوّلی در اینها از هیچ یک از چهار روایتی که ایشان هم نقل می‌کند ظهور در این معنایی که ایشان می‌گویند ندارد، هیچکدامش، بلکه ظاهر سه تا روایتش این است که، یعنی ظاهر دو تا روایتش بحث قصد قربت است، اعتبار قصد قربت در صدقه، حالا در صحتش یا اصلش آن را بعد صحبت می‌کنیم. آن لا صدقة و لا عتق الا ما ارید به وجه الله عز و جل. اوّلا ممکن است شما تصور بکنید می‌خواهد بگوید که اگر ما ارید به وجه الله نباشد صدقه اصلا صدق نمی‌کند، ولی به نظر می‌رسد که لا صدقة یعنی شرعا صدقه نیست، مثل عتق. عتق آزاد کردن مقومش این نیست که من برای خدا آزاد کنم تا مفهوم عتق صدق بکند، مفهوم عتق صدق می‌کند، ولی این روایت می‌خواهد بگوید که این عتقی که در مفهوم عرفی‌اش قصد قربت اخذ نشده است در نفوذ شرعی‌اش، در صحت شرعی‌اش قصد قربت معتبر است، ظاهرا همین معنا هم در صدقه هست، بنابراین با آن روایاتی که ازش استفاده می‌شود که در صدقه قصد قربت در مفهومش اخذ نشده هیچ تنافی طبیعتا نخواهد داشت، به نظر می‌رسد اصلا ظهور روایات در شرطیت ما ارید به وجه الله در مفهوم عرفی صدقه و عتق نیست. اصلا اینکه امام علیه السلام بیاید مفهوم عرفی تعیین کند عرف خودش بهتر می‌داند معنای واژه‌هایش چه شکلی است؟ آن که امام علیه السلام شأنش این است که بیان کند یک چیزهایی هست که اگر هم شرعی نباشد امام علیه السلام بما هو امام نسبت به آن یک اطلاع خاصی داشته باشد، مثل تکوینیاتی که در مثلا آسمان بالا هست، آسمان بالا چیزهایی که بهشت و جهنم اینها تشریعی نیست، تکوینی است، ولی تکوینیاتی هست که امام علیه السلام بما هو امام نسبت به آنها عارف هستنداز غیر امام، اصلا تنها امام عارف هست، غیر امام که باید از طریق امام انا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض، اشاره به همین نکات هست. ولی چیزهایی که عرف متعارف بهتر می‌داند معنایش چی است، مثل معناهای واژه‌های عادی، عرف خودش می‌داند که در صدقه قصد قربت را اعتبار کرده یا اعتبار نکرده، چون صدقه و عتق اینها مفاهیمی نیستند که مجعول شرعی باشند، مخترع شرعی باشند، اینها مفاهیم عرفی هستند که مفهوم عرفی‌اش روشن است که قصد قربت و اینها معتبر نیست کما اینکه در جلسات قبل هم اثباتش کردیم. به نظر می‌رسد که اینها لا صدقة و لا عتق الا ما ارید به وجه الله ناظر به اشتراط نیت قربت در صحت صدقه و نفوذ شرعی صدقه هست. بنابراین اگر ما روایتی را به عنوان معارض اینها ذکر می‌خواهیم بکنیم روایت‌هایی که در اصل صدقه، قصد قربت معتبر نیست اینها را نباید معارض ذکر کنیم، مثل همان روایت حمران که عرض کردم ازش استفاده می‌شود که صدقه ممکن است لا یراد بها وجه الله باشد، خب این توش نخوابیده که این لا یراد به وجه الله نافذ است یا نافذ نیست که ما معارض قرار بدهیم، نه، بنابراین اگر معارضی بخواهیم ذکر کنیم روایتی باید ذکر کنیم که ازش استفاده می‌شود که صدقه بدون نیت قربت هم نفوذ دارد. ما ارید به وجه الله هم چیزی نیست غیر از قصد قربت که آقایان فرمودند که ظاهرة فی ان الصدقة تعطی فی سبیل الله و کأنّها تعطی لله نه، ما ارید به وجه الله اگر بخواهند قصد قربت را معتبر کنند غیر از این چی چی تعبیر می‌کنند؟ روشن‌ترین تعبیر برای همین قصد قربت همین تعبیر هست، ابتغاء وجه الله، ما ارید به وجه الله، این قصد قربت است دیگر. این است که این روایت و روایت بعدی ظاهرش این است که در صحت و نفوذ شرعی صدقه قصد قربت معتبر است همانند شرطیت قصد قربت در عتق. اما آن روایت اوّل، عن رجل کانت له جاریة فآذته فیها امرأته قال هی علیک صدقة. حالا آن یک بحثی در موردش هست که این هی علیک صدقة ممکن است وقف باشد، این مطلب وقفی که قبلا عرض کردم به خصوص در این روایت از چیزهایی هست که کاملا جدی است احتمالش. حالا آن فعلا داخل بحث ما روی آن متمرکز نیست. عبارتش بعدی‌اش هست ان کان قال ذلک لله فلیمضها و ان لم یقل فالیرجع فیها ان شاء. این ظاهرش این است که شرط لزوم صدقه لله بودن است، اوّلا لله بودن هست، یعنی قصد قربت، ان کان قال ذلک لله ظاهرش این است که اگر این را به خاطر خدا این مطلب را گفته، یعنی لله هی علیک صدقة را به خاطر خدا گفته، یعنی قصد قربت، ظاهرش همین قصد قربت است. این ظاهرش این است که می‌گوید در لزوم. این البته به وضوح دو تا روایت دیگر نیست، ظاهرش است، آن روایت دیگر کالنص است احتمال دیگری در موردش نمی‌رود، خیلی تعجب است آقای هاشمی چطور آن دو تا روایت را هم. این روایت اوّل عرض کردم ممکن است این روایت اوّل را ان کان قال ذلک لله را بگوییم که اگر قال ذلک لله یعنی در نیتش این باشد که این ملک خدا باشد، خلاف ظاهر عبارت است، اینجوری معنا کردن، ولی.

**شاگرد:** باب ان کان له جور در نمی‌آید شاید.

**استاد:** نه ان کان قال را اینجوری معنا کنیم، یعنی اگر لله را، ذلک لله، یعنی ذلک یعنی ملک من، ان کان قال ذلک لله یعنی هذا الملک لله، اینجوری مثلا معنا کنیم، این خیلی خلاف ظاهر هست و زور زدن‌های، به خصوص با توجه به اینکه کلمۀ صدقه مؤنث است، جاریۀ مؤنث است، این را یک جوری ذلک را باید خیلی دیگر زور بزنیم برای این که ذلک را بگوییم این کاری را که می‌خواهم انجام بدهم لله هست، این ملک من مذکر بودنش خیلی خیلی زور زدن می‌خواهد برای توجیه کردن. حالا بالأخره یک جوری می‌شود فی الجمله با معنایی که آقای هاشمی می‌گویند این را معنا کرد، ولی ظاهر ان کان قال ذلک لله این هست که لله مفعول له هست و متعلق به ذلک نیست، متعلق به قال است. یعنی ان کان قال ذلک لله، به خاطر خدا، قصد قربت همین است دیگر، قصد قربت این است آدم کاری را که می‌خواهد بکند به خاطر خدا بکند، اصلا ما موقعی که رسالۀ حاج آقا را می‌نوشتیم در خدمتشان بودیم، معمولا آقایان می‌گویند که مثلا در فلان چیز قصد قربت باید بکنند، حاج آقا فرمودند که بهترین لفظ در اینجور جاها این است که این کار باید برای خدا باشد، چون آقای خویی تعبیری دارند می‌فرمایند قربت و اینها موضوعیت ندارد، این است که یک نوع اضافۀ فعل به خدا و امثال اینها. به نظر می‌رسد نزدیک‌ترین لفظی که می‌تواند آن معنایی که اینجاها هست را افاده کند همین برای خدا، برای خدا یک مفهومی است که خیلی بهتر از همۀ الفاظ دیگر می‌تواند آن معنای جامعی ما را برساند. ان کان قال ذلک لله این لله آن اضافۀ عمل به خدا را با این کلمۀ لام ما می‌رسانیم، پس این ظاهرش قصد قربت است. ولی اشکال قضیه همان است که آقای هاشمی هم اشاره کردند، این درش شرط صحت استفاده نمی‌شود، بلکه ازش شرط لزوم استفاده می‌شود. و از ذیلش و ان لم یقل فالیرجع فیها ان شاء استفاده می‌شود که اصلا نافذ هست ولی لازم نیست، و این مطلب معارض می‌شود با دو تا روایت بعدی، یعنی از روایت صحیحۀ محمد بن مسلم استفادۀ صحت عمل من دون لزوم می‌شود. آن روایت حماد بن عثمان و روایت‌های دیگری که لا صدقة و لا عتق الا ما ارید به وجه الله ازش شرطیتش در صحت استفاده می‌شود. حالا اینها را چجوری با همدیگر جمع بکنیم این خودش یک بحثی هست که باید بعدا در موردش صحبت کنیم. ممکن است مثلا یکی از وجوه جمع این هست که بگوییم لا صدقة و لا عتق مراد لا صدقة لازمة و لا عتق لازما، آن بگوییم مراد تجوزا شرط لزوم هست، این یک جور. ممکن است آن هی علیک صدقة بگوییم مراد صدقه وقف است در لزوم وقف قصد قربت معتبر است ولی در صدقه‌های دیگر، این را باید جمع کرد، این یک بحث جمع بین روایات هست که باید مطرح بشود.

اما روایت چهارمی که آقای هاشمی آورده ظاهرش با سه تا روایت دیگر متفاوت است. آن این است، صحیحۀ جمیل قال قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یتصدق علی بعض ولده بصدقة و هم صغار و له ان یرجع فیها قال لا الصدقة لله تعالی. این ظاهرش این است که می‌خواهد بگوید خداوند صدقه را ملک خودش قرار داده و آن چیزی که ملک خداوند هست درش رجوع نمی‌شود، ما کان لله فلا رجعة فیه، این ظاهرش این است الصدقة لله یعنی این نه اینکه مالک نیت کرده است که صدقه را برای خدا، یعنی مالکیت صدقه برای خدا مالکیت شرعیه است، نه مالکیت تملیک مالکی نیست، انشاء ناظر به این نیست که کسی که صدقه را انشاء می‌کند، عملا هم اینجور نیست، عملا اشخاصی که صدقه را قصد می‌کنند، قصد تملیک الله نمی‌کنند، صدقه را به فقیر می‌دهند، تملیک فقیر می‌کنند. ولی خداوند برای اینکه آن فقیر عزت پیدا کند، آبرو پیدا کند می‌گوید من خودم را مالک قرار می‌دهم از طریق خودم به آن فقیر دارم می‌دهم. این یک نوع اعتباری هست برای یک نوع عزت بخشیدن به فقرا، این یک عبارت.

حالا این اگر باشد این اصلا کلا ربطی به بحث ما ندارد، این بحث این است که صدقه را خدا ملک خودش اعتبار کرده است، حالا قصد قربت درش معتبر باشد یا نباشد ربطی به این بحث‌های ما ندارد. حالا من این روایت‌هایی که مضمون این چهار تا روایت را دارند اینها را یادداشت کردم، اینها آدرس‌هایش را می‌خوانم اینها را، دو تایش را در جامع الاحادیث پیدا نکردم، حالا ببینید شما اگر پیدا کردید اینها را به من بگویید، حالا آن دو تایی که پیدا نکردم متنش را می‌خوانم، بقیه‌اش آدرسش را می‌گویم. آن دو تا این هست، یکی‌اش روایت حسین بن عنوان هست که در قرب الاسناد صفحۀ ۹۰ وارد شده، که روایت این هست:

«مَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَرُدَّتْ عَلَيْهِ، فَلَا يَجُوزُ لَهُ أَكْلُهَا، وَ لَا يَجُوزُ لَهُ إِلَّا إِنْفَاذُهَا، إِنَّمَا مَنْزِلَتُهَا بِمَنْزِلَةِ الْعِتْقِ لِلَّهِ، فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَعْتَقَ عَبْداً لِلَّهِ فَرُدَّ ذَلِكَ الْعَبْدُ، لَمْ يَرْجِعْ فِي الْأَمْرِ الَّذِي جَعَلَهُ لِلَّهِ، فَكَذَلِكَ لَا يَرْجِعُ فِي الصَّدَقَةِ»

اینجا حالا این سه تا معنایی که مطرح کردم در اینها دقت بفرمایید اینها مربوط به کدام یک از این معانی هست، من فعلا فقط روایتش را می‌خوانم، این یک.

روایت دوم در تهذیب، جلد ۹، صفحۀ ۱۵۱، رقم ۹۲۲ و ۹۲۳ هست این یک کمی الفاظش فرق دارد فکر می‌کنم من اوّلی را یادداشت کردم.

«مَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ ثُمَّ رُدَّتْ عَلَيْهِ [فالیعدها و لا] يَأْكُلْهَا لِأَنَّهُ لَا شَرِيكَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي شَيْ‌ءٍ [مما یجعل له]»

اما سایر روایات این بحث، این روایت صحیحۀ حماد بن عثمانی که آقای هاشمی نقل کرده آدرسش در جامع احادیث، ۱۳۶۰۷ است، آن صحیحه‌ای که به نام صحیحۀ فضلا ذکر کرده ۱۳۶۰۸ است، من فکر می‌کنم تعبیر صحیحۀ فضلا ایشان تعبیر کرده باشد خلاف اصطلاح است، مراد از صحیحۀ فضلا در جاهای دیگری که می‌گویند جاهایی هست که اصحاب اجماع و اینها در سند باشند و اینهایی که در این سند هست هیچکدامشان نیست، یکی دو تاشان اصحاب اجماع هستند، معمولا صحیحۀ فضلا اینجاها را نمی‌گویند صحیحۀ فضلا، باید ببینم آیا کسی اینجا صحیحۀ فضلا تعبیر کرده یا نه، فضلا به اعتبارشان، اصحاب اجماع اصلشان فقهاء اصحاب ائمه هستند، صحیحۀ فضلا در مورد آنها تعبیر می‌کند. یک کمی حدس می‌زنم خلاف اصطلاح متعارف باشد، اشکالی ندارد، اینها اشکالات همینجوری من عندی. حالا به تناسب یک چیزی در پرانتز بگویم من اوّلین مقاله‌ای که نوشتم یک مقاله‌ای بود در رد آقای بهبودی، حاج آقا امر فرمودند و من بنویسم، اسفند به نظرم ۶۵ است. بعد من هم خیلی عجله داشتم و این را نوشتم و بلافاصله هم آن موقع نه موبایلی بود و نه چیز بود سوار ماشین و شدم و رفتم تهران و دفتر مجله و این را دادم که زود منتشر بشود، حاج آقا مطلع شدند گفتند چرا این را من ندیده فرستادی، این به نام من تمام می‌شود، حالا به خصوص آن موقع من ۲۰ سالم بود، طبیعتا سنم، اوّلین مقاله‌ای بود که از من منتشر می‌شد. همینجور هم علی القاعده بود، خیلی‌ها تصورشان شاید این بود که حاج آقا این مقاله را، به امر حاج آقا بود ولی حاج آقا اصلا مقاله را ندیده بودند، بعد گفتند بیاور من ببینم، من بردم و حاج آقا توضیحاتی که می‌دادند یک سری استدلال‌ها را می‌گفتند عوض کن، تغییر بده این شکلی، یک سری اشکالات گفتند این اشکالات درست است ولی اشکالات مهمی نیست، گفتند به جای اینکه ۵ تا اشکال ذکر کنی که مثلا یک سری اشکالات غیر اصلی هست، دو تا اشکال اصلی را بگیر، قانون این است آن اشکال اصلی را رویش پافشاری کنی، اشکالات شکلی و اشکالات ظاهری و اشکالات اینها را بگذار کنار، حالا من بعضی از اشکالاتی که اینجا دارم می‌کنم اشکالاتی که در درس داریم می‌گوییم برای اینکه مطلب چیز بشود، ولی این اشکالات مهمی نیست، یعنی هنوز امتثال امر حاج آقا در اینجا نکردیم ولی غرضم این نکته هست، البته آن مقاله چاپ شد، هنوز اشکالاتی که حاج آقا گرفته بودند و نکاتی که فرموده بودند عملا نشد ما اعمال کنیم چون نمی‌شود همینجوری سریع منتقل کرد، تا بخواهیم منتقل کنیم مقاله زیر چاپ رفته بود و منتشر شده بود. بعدا من در قسمت دیگرش آن قسمت‌هایی که حاج آقا اصلاح فرموده بودند بکن و گفته بودند این استدلال باید تغییر کند آنها را تذکر دادند که حاج آقا فرمودند این را این شکلی بکن و امثال اینها، در قسمت بعدی آن مقاله. ولی آنهایی که جزئی بود و فرموده بودند اشکال درست است ولی مهم نیست بهتر است حذف بشود آنها دیگر زمینه نبود که ما حذفش کنیم دیگر منتشر شده بود. غرضم این نکته است، بعضی از چیزهایی که می‌گوییم اشکال اصلی‌اش اینها مثلا، نمی‌دانم کلمۀ فضلا چرا تعبیر کردند اینها نیست، این برای اینکه بیشتر دوستان می‌خواهند به کار ببرند اینجور جزئیات را هم در نظرشان باشد، اشکال نیست، تذکر برای رفقاست.

آدرس‌های دیگر را فقط من آدرس بدهم، ۳۵۱۶۱، ۱۳۱۷۵ که اینها مثل هم هستند، اینکه اوّلی خواندم گفتم پیدا نکردم انگار پیدا کردمش ۳۵۰۸۵ است، اوّل پیدا نکرده بودم مثل اینکه همین است. ۳۵۰۷۷، ۳۵۰۹۷ و این هست. یک روایت دیگر هم هست اسماعیل بن فضل این هم آدرسش را ندادم آن هم حالا بعدا می‌خوانم فرصت الآن خواندن نیست. اما روایت‌هایی که ممکن است به عنوان روایت معارض برای این مجموعه ذکر کنیم، ۳۵۰۷۸، ۳۵۰۸۲، ۳۵۰۸۴، ۳۵۱۶۷ و ۳۵۰۹۷. ان شاء الله خداوند ما را به برکت این ماه شعبان که ماه پیغمبر خدا هست و روز نیمۀ شعبان که روز ولادت حضرت ولی عصر هست همیشه از سایۀ عنایات حضرت ولی عصر برخوردار بگرداند به حرمت صلوات علی محمد و آل محمد.